

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال سوم، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۰

صفحات: ۸۱ - ۵۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۶/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۷

تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه

حسین علی نقی*

چکیده

بررسی نقش زنان در شاهنامه فردوسی و بازتاب سیمای آنها در آن، جزو بحث هایی است که همیشه مورد مناقشه اهل فن و تحقیق بوده است. برخی معتقد به زن ستیزانه بودن شاهنامه هستند و برخی دیگر در پی رد این مدعا. هدف از انجام این پژوهش بررسی شخصیت، نقش و تأثیر زنان شاهنامه در داستان های آن است. شخصیت هر یک از زنان شاهنامه منحصر به فرد و یکتاست؛ همچنان که نقش زنان در تمام داستان های شاهنامه یک شکل نیست و دارای تأثیرهای متفاوتی است و نقش آنان در هر دوره، چه اساطیری و چه پهلوانی و چه تاریخی بسامدهای گوناگونی دارد. بررسی شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه موجب می شود تا آنها را بهتر شناخته و کنش ها و واکنش های آنان، در راستای داستان ها به درستی مورد بررسی قرار داده شود. این مقاله ابتدا به دیدگاه حاکم بر فضای داستان های شاهنامه نسبت به زنان می پردازد. سپس نقش کلی زنان در شاهنامه را مورد بررسی قرار می دهد. در ادامه به تحلیل و بررسی نقش و شخصیت هر یک از زنان شاهنامه و تأثیر هر یک در روند داستان ها می پردازد.

کلید واژگان: فردوسی، شاهنامه، شخصیت زنان، نقش زنان.

* دانشگاه شهید رجایی، دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، تهران، ایران (نویسنده مسئول -

com@yahoo@hosei nal i naghi

۱. مقدمه

در مورد تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه پژوهش‌های گسترده‌ای انجام پذیرفته است؛ البته در مورد مردان شاهنامه نیز کمتر پژوهشی صورت گرفته است. بیشتر پژوهش‌ها پیرامون بازتاب چهره زنان، حضور آنان و رابطه آنها با مردان یا پهلوانان شاهنامه بوده است. هدف از انجام این پژوهش، تحلیل شخصیت زنان و نقش آنان در پیشبرد داستان‌های شاهنامه است. بحث و بررسی در مورد این مسئله می‌تواند جایگاه زنان، نقش و شخصیت آنان و نوع رفتار و روابط آنها در محیط پیرامونشان را نشان دهد. همچنین عملکردها یا کنش‌ها و واکنش‌های آنان در داستان‌های مختلف را در شاهکار ارزنده‌ای چون شاهنامه، بیشتر و بهتر نمایان می‌سازد.

۱-۱. تعریف شخصیت، نقش و عمل داستان

پیش از ورود به بحث ابتدا باید شخصیت، نقش و عمل داستان تعریف شود. «شخصیت، بازیگر داستان است و در اثر روایتی یا نمایشی، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۹۹). هر یک از زنان شاهنامه شخصیت خاص و خصایص منحصر به فردی دارند که شاید در برخی خصلت‌های روانی و اخلاقی با هم شباهت داشته باشند؛ ولی عمدتاً متفاوت‌اند. رودابه و تهمینه خصایص مشابه زیادی دارند؛ ولی هر کدام دارای خصوصیات خاصی نیز هستند که داستان آنها را با هم متفاوت می‌کند. این خصوصیات شخصیتی باعث پیشبرد داستان، پیش آمدن نقاط عطف داستانی (تغییر مسیر داستان)، اوج و فرود یافتن داستان و... می‌شود.

نقش، خود دو نوع است: ۱. نقش یا رُلی که هر شخصیت بازی می‌کند و در داستان آن را برعهده می‌گیرد، مانند نقش مادری یا شاهزادگی. ۲. نقش یا تأثیری که کنش‌ها و واکنش‌های (کشمکش‌ها) هر شخصیت در روند داستان دارد که به آن عمل داستان نیز می‌گویند؛ نقش در معنای اول «role» و در معنای دوم «action» نامیده می‌شود. در این مقاله نقش، گاهی معنای اول و گاهی معنای دوم را می‌دهد و تشخیص این دو از هم کار ساده‌ای است. باید دانست که شخصیت یک فرد در داستان، از نقش، تأثیر و کنش‌ها و واکنش‌های او در طول داستان شناخته می‌شود. «بخش مهمی از وظیفه عمل داستان نشان دادن تکوین تدریجی شخصیت‌ها و پیرنگ است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۰۷). در نتیجه نقش و شخصیت هر فرد در داستان ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

نقش زنان را از دو منظر باید مورد بررسی قرار داد: ۱. طول نقش یا مدت زمانی که شخصیت در داستان حضور دارد. ۲. عرض نقش یا میزان تأثیرگذاری شخصیت در طول داستان. عرض نقش همواره مهم‌تر از طول نقش است و این میزان تأثیرگذاری شخصیت است که نام او را ماندگار می‌کند. زنانی که در شاهنامه حضور دارند از نظر طول و عرض نقش با

هم متفاوتند، چه بسا زنانی که طول نقش زیادی ندارند ولی آنقدر در داستان تأثیرگذارند که نمی‌توان آنها را هیچ‌گاه فراموش کرد. مانند فرانک، مادر فریدون، که با از خود گذشتگی و نهایت تلاش و فداکاری جان فرزندش را نجات می‌دهد و زمینه شکست ضحاک و به حکومت رسیدن فرزندش را فراهم می‌کند.

۲-۱. حضور زنان در شاهنامه

«شاهنامه کتابی است که زن در سراسر آن حضور دارد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹). می‌توانیم ردپای زنان را در تمامی داستان‌های شاهنامه جستجو کنیم، البته طول و عرض این نقش‌ها در هر داستان به اقتضای زمان، مکان، نوع کنش‌ها و واکنش‌ها و شخصیت‌های مختلف متفاوت است. اگر طبق تقسیم‌بندی مرسوم، شاهنامه را به سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کنیم باید گفت حضور زنان شاهنامه در هر دوره با دوره دیگر متفاوت است. به طور کلی زنان دوران پهلوانی مهم‌تر و دارای نقش‌های مؤثرتری نسبت به زنان دوره تاریخی و اساطیری هستند به همین دلیل است که مشهورتر نیز هستند.

حضور زنان در دوره اساطیری بسیار کم رنگ است و جز فرانک که حضور مؤثر و تعیین‌کننده‌ای دارد، همگی در سایه حضور پهلوانان و شاهان گم می‌شوند. در دوران پهلوانی زنان حضور و تأثیر بیشتری در داستان‌ها دارند. مهم‌ترین و معروف‌ترین زنان شاهنامه را در این دوره می‌بینیم. ندوشن در مورد زنان این دوره معتقد است: «در دوران پهلوانی شاهنامه، حضور زن لطف و گرمی و نازکی و رنگارنگی به ماجراها می‌بخشد. این زن‌ها هستند که به داستان‌های تراژیک شاهنامه آب و رنگ بخشیده‌اند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹) رودابه، سیندخت، سودابه، ته‌مین، گردآفرید، فرنگیس، جریره، منیژه و کنایون از جمله این زن‌ها هستند. زنان بخش تاریخی با آنکه از نظر تعداد بیشترند و حضور کمی در داستان‌ها ندارند؛ ولی به اندازه زنان بخش پهلوانی نقش مهم و تأثیرگذاری ایفا نمی‌کنند؛ به همین دلیل این زنان کمتر معروف‌اند.

۳-۱. سیمای کلی زن در شاهنامه

همانطور که گفته شد این مقاله در پی بررسی سیمای زنان در شاهنامه نیست ولی برای مشخص شدن آنکه چرا زنان در داستان‌های شاهنامه بیشتر در سایه قرار دارند، باید چهره کلی آنان مورد بررسی قرار گیرد. اسلامی ندوشن معتقد است: «شاهنامه برخلاف آنچه در نزد اشخاص ناآشنا معروف شده یک کتاب ضد زن نیست. در همین دوره به تعدادی زن بسیار بزرگوار و شیرین‌برمی‌خوریم که نظیر آنها از لحاظ فداکاری و دلاویزی نه تنها در آثار دیگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز به ندرت می‌توانیم ببینیم». منوچهر اکبری نیز نزدیک به همین نظر را دارد: «زن از نظر فردوسی از جایگاه والایی برخوردار است. بزرگترین شاخص و جلوه زن در شاهنامه این است که از آن به عنوان موجودی خردمند،

هنرمند، صاحب رای، وفادار به شوی خویش و در مواردی هم فتنه انگیز سخن به میان رفته است». و در ادامه می گوید: «زن به هیچ عنوان موجودی خوارمایه نیست، بلکه حافظ هویت و ارزش های والای قومی و نژادی خویش است» (اکبری: ۱۳۸۰: ۶۳).

یادآوری این نکته لازم است که «فضای داستانی شاهنامه فضایی اشرافی و آریستوکراتیک (حکومت پادشاهی و اشرافی) است. در چنین فضاهایی تعادل و تناسب ارزش زن و مرد همواره بیش از سطح اجتماع عامه بوده است» (پاک نیا، ۱۳۸۵: ۱۱۶)، در نتیجه ارزش زنان بیشتر به واسطه مقام و منزلت آنان است؛ ولی به طور کلی باید اذعان داشت که «زن در شاهنامه دارای قدر و منزلتی برابر با مردان نیست و بارها و بارها از زبان قهرمانان مرد این حماسه مورد سرزنش قرار گرفته است». فضای حاکم بر حماسه و شخصیت های آن به شکلی است که نگاهی بدبینانه نسبت به زن دارند؛ «مهراب، رستم، افراسیاب و پاره ای دیگر از قهرمانان شاهنامه، نکوهنده زنان اند و فردوسی به پیروی از قهرمانان حماسه خویش، گاه از زنان به نیکی و گاه به بدی یاد می کند؛ اما آنچه انکار ناپذیر است، این است که حماسه در زنان به چشم انسان هایی ناتمام می نگرد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۳). اینکه نگاه به زن در قرون گذشته توأم با بدبینی و از روی حقارت بوده است جای شکی نیست و همین نوع نگاه در شاهنامه هم تأثیرگذار بوده است.

از جمع بندی این سخنان می توان نتیجه گرفت که سیمای کلی زن در شاهنامه تا حدودی متعادل است: نه زن ستیزانه و نه زن سالارانه.

۴-۱. شخصیت زنان شاهنامه

نویسندگان، شخصیت داستان را به دو روش «مستقیم» و «غیرمستقیم» معرفی می کنند. «در معرفی مستقیم، نویسنده رک و صریح شخصیت داستان را معرفی می کند. در معرفی غیر مستقیم، نویسنده با عمل داستانی شخصیت را معرفی می کند» (سلیمانی، ۱۳۶۵: ۴۸). فردوسی به هر دو روش شخصیت هایش را معرفی می کند؛ ولی معرفی غیر مستقیم درست تر و دقیق تر بیان کننده شخصیت یک فرد خواهد بود؛ زیرا «در یک اثر دراماتیک، برای معرفی شخص بازی (شخصیت)، به توصیف احوال و خصوصیات اخلاقی او نمی پردازند بلکه موقعیتی فراهم می آورند؛ یعنی داستانی می سازند تا شخص بازی به اقتضای خلق و خوی خود، در چهارچوب آن داستان، با اعمال خود، خود را معرفی کند» (مکی، ۱۳۷۱: ۳۲). در این مقاله بررسی شخصیت های زنان بر اساس عمل داستانی شان صورت گرفته است نه آنچه که حکیم طوس در توصیف آنها بیان داشته است.

زنان شاهنامه دارای شخصیت های متنوع و گوناگونی هستند. «توصیف ها و تصویرسازی های فردوسی از شخصیت های شاهنامه به گونه ای است که با مقایسه آنها و

نظریه های شخصیت شناسی در دانش روانشناسی، می توان به نوع شخصیت روان شناختی ایشان پی برد» (قبول، ۱۳۸۸: ۶۶). از این منظر در شاهنامه هیچ گاه با زنانی روبرو نمی شویم که تنها ویژگی های شخصیتی منفی داشته باشند و در اکثر مواقع ویژگی ها و خصایص نیک و بد در زنان شاهنامه در هم تنیده است. گاه نیز به زنانی برمی خوریم که دارای ویژگی های مثبت و نیک هستند و خصالت ها و منش های زشت و منفی در آنها دیده نمی شود. برخی زنان دارای شخصیت های پیچیده ای هستند که در هر داستان، بنا بر روند آن داستان و نیز ویژگی های شخصیت خود آنها، به شکل های گوناگونی بروز می یابد؛ گاه مثبت و گاه منفی. سودابه از همین زنان است که تنها رویه بد او نمایان شده است و دیگر روی او باز شناخته نشده است. «بیشتر زنان شاهنامه مکار و نیرنگبازند و یا به خوی ناخوش دیگری دچارند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). اکثر زنان شاهنامه دارای منش و رفتار مثبت و درخور اعتنایی هستند و حتی برخی که خوی بد و زشتی هم دارند، منش ها و اخلاق خوبشان بر آن بدی چربش دارد. در بین زنان مهم شاهنامه تنها سودابه است که بدکارگی او را به هیچ وجه نمی توان از یاد برد و دیگران یا مثبت اند و یا ویژگی های مثبت شان بر ویژگی های منفی شان غلبه دارد.

۱-۵. نقش کلی زنان در شاهنامه

تئودور نولدکه^{۸۳}، مستشرق و شاهنامه شناس معروف آلمانی، درباره مقام زن در شاهنامه می نویسد: «در شاهنامه زنان نقش فعالی ایفا نمی کنند؛ تنها زمانی ظاهر می شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵). البته این گفته به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا نقش زنان در شاهنامه بیش از این هاست و پیچیده تر از آن است که در یک جمله خلاصه شود. اگر بگوییم زنان هیچ نقشی در داستان های شاهنامه ایفا نمی کنند و یا حتی بگوییم نقش مهمی ایفا نمی کنند، هم در حق زنان و هم در حق زنان شاهنامه اجحاف کرده ایم. «در هیچ داستانی از شاهنامه نمی توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر و حضور زن پایان پذیرد» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۲)؛ البته این جمله هم کمی اغراق آمیز است؛ زیرا در برخی داستان های شاهنامه اصلاً زنی حضور ندارد و در برخی دیگر که زنی هم حضور دارد، ممکن است نقش مؤثری نداشته باشد.

همانطور که گفته شد همه نقش هایی که زنان در شاهنامه ایفا می کنند دارای وزن و بسامد یکسان نیستند. اگرچه در هر داستان، اثر گذاری، شخصیت و حضور زنان با هم متفاوت است و گاه این حضور و تأثیر کم و گاه زیاد می شود؛ ولی هیچ گاه نمی توان گفت زنان هیچ نقشی در داستان های شاهنامه ندارند؛ تنها می توان گفت در برخی داستان ها، آنها کمتر نقش دارند و تأثیر کمتری در روند داستان می گذارند و در برخی پررنگ تر و مؤثرتر به ایفای نقش

83. Theodore Noldeke

می پردازند. زینب یزدانی نقش زن شاهنامه را فاعلانه می داند: «در میان ادبیات منظوم گذشته، شاهنامه تنها کتابی است که زن نقش اساسی و فاعلانه در آن ایفا می کند. در شاهنامه زندگی زنانی را می خوانیم که تأثیر شگرف و عجیبی در ایجاد بعضی از وقایع و حوادث دارند» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۵۰). برخی دیگر نیز آن را تأیید می کنند: «نخستین امتیازی که از رهگذر استقلال عملکرد و اتصاف به خردمندی برای شخصیت های زن در شاهنامه به دست می آید، قرار گرفتن در کانون حوادث و ایفای نقش های تعیین کننده و سرنوشت ساز است» (عباسی، قبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

زنان شاهنامه نقش های متفاوتی را می پذیرند همچنان که «تنوع و تعدد نقش آفرینی زن در شاهنامه به گونه ای است که تقریباً بیشتر نقش های زنانه ممکن در یک اجتماع کهن را در بر می گیرد که البته در این میان غلبه با نقش های مثبت است» (عباسی، قبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۷)؛ البته اگر منظور شخصیت های متنوع باشد درست تر است تا نقش های متنوع؛ زیرا نقش زنان شاهنامه بیشتر درباری و متناسب با شخصیت درباری آنهاست. قدمعلی سرّامی در مورد نقش مثبت زنان نظر دیگری دارد: «بیشتر زنان شاهنامه عهده دار نقش های منفی در داستان های آئند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۶)؛ او در جایی دیگر اذعان می کند که «در شاهنامه به مواردی بر می خوریم که بر دست زنان کارهای بزرگی صورت می گیرد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۰). این نشان دهنده آن است که بررسی دقیق و کاملی در مورد شخصیت و نقش زنان شاهنامه صورت نگرفته است.

باید در نظر داشت که شخصیت و نقش زنان در شاهنامه باید با شخصیت و نقش پهلوانان و شاهان و شاهزادگان تناسب داشته باشد؛ چرا که عدم تناسب بین شخصیت های زن و مرد باعث دوگانگی و عدم توازن در داستان ها می شود: «رعایت تناسب شخصیتی بین پهلوانان و دلیرمردان و شاهزادگان مرد، با زنان در شاهنامه بسیار مهم است. توقع همین است کسی که با رستم، سهراب، اسفندیار و پهلوانان دیگر زندگی می کند، باید به لحاظ خصلت های فردی و اجتماعی حداقل با آنها متناسب باشد» (اکبری، ۱۳۸۰: ۶۷). از این منظر، زنان شاهنامه، شخصیت ها و نقش های ضعیفی ندارند؛ البته این به معنای محوری بودن نقش آنان نیز نیست. یکی دیگر از مواردی که باید به آن توجه داشت، این است که فضای شاهنامه یک فضای حماسی است و در این فضای کلی نمی توان انتظار داشت که زنان هم پای مردان نقش آفرینی کنند. در حماسه با توجه به ساختار و شکل داستان های آن، که بیشتر به رزم ها و جنگ های بین پهلوانان و بزرگان و شاهان پرداخته می شود، به زنان مجال نقش آفرینی های بزرگ داده نمی شود. با این حال و با وجود احاطه فضای حماسی بر شاهنامه، باز هم شاهد حضور و نقش مؤثر زنان در برخی داستان ها هستیم.

۲. تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه

زنان در داستان های شاهنامه کمتر نقش های اصلی را بر عهده دارند. زنان عمدتاً نقش های مکمل مردان را ایفا می کنند؛ حال به عنوان همسر شاه، شاهزاده، مادر شاهان و پهلوانان و یا نقش های فرعی تر. در داستان های عشقی شاهنامه بین نقش زنان و مردان برابری بیشتری پیدا می شود. تأثیرگذاری هریک از زنان شاهنامه، در روند داستان هایی که در آنها نقش دارند، هیچ ربطی به نوع نقش آنها ندارد؛ ممکن است زنی نقش دون پایه ای مثل کنیزی داشته باشد؛ ولی اثرگذاری او در داستان انکارنشده باشد. نقش هایی را که زنان شاهنامه در داستان ها ایفا می کنند، می توان به چند دسته تقسیم کرد که در ذیل آمده است. اکثر این نقش ها پیرامون و درون دربار شکل می گیرند که مربوط به فضای شاهنامه است.

۱-۲. پادشاهی: با آنکه نقش پادشاهی بیشتر نقشی مردانه است؛ ولی چند زن در شاهنامه نقش پادشاهی را برعهده دارند و کمابیش پادشاهان درستکار و دادگری هستند. در این میان تنها همای، قیدافه و ملکه هند نقش های مهم و درخور تأملی دارند:

- همای چهارزاد: همای دختر و همسر بهمن و مادر داراب است. او اولین پادشاه زن ایرانی است و پادشاهی دادگر و بخشنده و خردمند است. حتی فردوسی در این خصایص او را بالاتر از پدر می داند:

به رای و به داد از پدر در گذشت همه گیتی از دادش آباد گشت

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۷۳)

او در عین حال قدرت طلب و جاه خواه است؛ تا آنجا که حتی از عشق مادر و فرزندش می گذرد و کودکش را رها می کند تا تاج و تخت را از دست ندهد:

ز پیش همایش برون تاختند به آب فرات اندر انداختند

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۷۴)

او از جمله زنانی است که خوی نیک و بدش در هم تنیده اند و از جمله شخصیت های یکتای شاهنامه است. همای به عنوان پادشاه، نقشی محوری در داستان ها دارد. خصوصاً پنهان کردن فرزند و رها کردن او و به آب انداختنش، اقدامی است که داستان داراب و گازر را به وجود می آورد (شبهت این داستان به داستان موسی (ع) جالب توجه است). همای وقتی به حکومت و پادشاهی می رسد، از عهده کشورداری برمی آید. اهل داد و دهش و بخشش و آبادانی و نیکویی و خدمت به مردم و رفع رنج و تیمار ملت است. مثل یک سیاستمدار توانمند در جهت فقرزدایی و کاهش رنج ضعیفا عمل می کند. تنها اقدام نازیبای او رها کردن فرزندش است که در آخر نیز از آن پشیمان و شرمند می شود:

که یزدان پسر داد و نشناختم به آب فرات اندر انداختم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۸۱)

- قیدافه: قیدافه پادشاه اندلس است که «چهره خوشی از زن را در شاهنامه تصویر کرده است. فردوسی قیدافه را به خردمندی و بخشندگی می ستاید» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۲). او نیز همچون همای فرمانرواست و نقشی محوری بازی می کند ولی نقش او پررنگ تر و تأثیرگذارتر از همای است. خردمندی و هوشمندی و دوراندیشی این زن مثال زدنی است. او قدرتمندانه منطقه حکومتی خود را اداره می کند:

زنی بود در اندلس شهریار
خردمند و بالشکری بی شمار
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۱۷)

حضور او در داستان اسکندر رنگ و بوی خاصی به داستان می دهد و نقش او تا آنجا مؤثر است که بزرگی و قدرت اسکندر را در نظر مخاطب کاهش می دهد. همه اقدامات این زن از دوراندیشی و هوشمندی او سخن می گوید. دستور کشیدن تصویر اسکندر، خلوت کردن با اسکندر و راضی کردن و قول گرفتن از او و نیز اعتماد نکردن به قول اسکندر. از ویژگی های دیگر او قدرتمندی و صلابت و اتکا به نفس است که باعث می شود هیچ گاه در برابر اسکندر قدرتمند، احساس خواری و ذلت نکند و با قدرت در برابر او بایستد و او را از تصمیمش منصرف کند. صلابت او تا آن حد است که در خلوتش با اسکندر او را بی دفاع و خوار می کند. همچنان که خطاب به او می گوید:

به مردی تو گستاخ گشتی چنین
که مهتر شدی بر زمان و زمین
همه نیکوییها ز یزدان شناس
وزو دار تا زنده باشی سپاس...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۲۳ تا ۸۲۵)

- ملکه هند (مادر طلخند و گو): ملکه هند هوشمند و دادگر و پرهیزگار و مادری دلسوز و دل نازک است. او «به خوبی از عهده اداره کشور خویش بر می آید. در زندگی این زن از آغاز تا پایان نقطه سیاهی دیده نمی شود» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۵). پس از آنکه شوی اول و سپس شوی دومش می میرند، بزرگان، پس از ذکر شایستگی او، او را برای پادشاهی برمی گزینند:

همان به که این زن بود شهریار
که او ماند زین مهتران یادگار

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۱۳)

نقش او بیشتر یک پند دهنده مهربان و دلسوز است که با عاطفه مادری جمع شده است. وقتی به پادشاهی می رسد فرزندانش را به خوبی پند و اندرز می دهد و شرط پادشاهی آن دو را کمال و مرگ اندیشی و دادگری و پرهیزگاری می داند:

چنین گفت مادر به هر دو پسر
که تا از شما با که یابم هنر
چو دارید هر دو ز شاهی نژاد
خرد باید و شرم و پرهیز و داد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۱۴)

او به قدری هوشمند و عادل است که بین فرزندان‌ش فرق نمی‌گذارد و انتخاب پادشاه از بین آن دو را به داوری بزرگان می‌سپارد. می‌توان گفت نازک دلی این مادر و مهربانی اوست که باعث ساخت شطرنج می‌شود. (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۲۶)

- پوراندخت: پوراندخت از دیگر پادشاهان زن شاهنامه است که به گفته فردوسی نام نیک از خود به جای می‌گذارد و به داد و بخشش می‌پردازد:

چنین گفت پس دخت پوران که من
نخواهم پراگندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج
توانگر کنم تا نماند به رنج

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۱)

او مدت کمی پادشاه است و تنها کاری که از او بیان می‌شود، کشتن کشنده اردشیر، پسر شیرویه است. او اقدام خاصی نمی‌کند که بتوان ویژگی‌های شخصیت‌ش را از آن دریافت کرد.

- آزرمدخت: او نیز مدتی کوتاه پادشاهی می‌کند و به داد و دهش می‌پردازد:

همه کار بر داد و آیین کنیم
کزین پس همه خشت بالین کنیم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۴۲)

اتفاق مهمی نیز در دوران او نمی‌افتد و نقش خاصی ایفا نمی‌کند.

۲-۲. همسری شاهان: شهبانویی تقریباً جزو نقش‌های محوری محسوب می‌شود؛ ولی در این میان تنها چند زن هستند که نقش‌های درخور تأملی ایفا می‌کنند و در داستان‌ها تأثیرگذارند.

سیندخت، سودابه، کتایون، سپنود، گردیه و شیرین از این جمله‌اند.

- ارنواز و شهرناز: ارنواز و شهرناز، نخستین زنان شاهنامه که دختران یا خواهران جمشید، همسران ضحاک و سپس فریدون‌اند. این دو نقش تأثیرچندانی در روند داستان‌ها ندارند. در مورد شهرناز سخن خاصی گفته نمی‌شود تا بتوان شخصیت او را کاوش کرد و تنها کار مهم او به دنیا آوردن سلم و تور از پشت فریدون است. ولی ارنواز نسبت به شهرناز نقش بیشتری دارد. او سخور و هوشمند و رایزن است. او پس از آنکه ضحاک کابوس از بین رفتن فرمانروایش را می‌بیند، ابتدا او را آرام می‌کند و سپس چاره‌اندیشی می‌کند و او را راهنمایی می‌نماید:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز
که بر ما بیاید گشادنت راز
توانیم کردن مگر چاره‌ای
که بیچاره‌ای نیست پتیاره‌ای

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۹)

از لحاظ آرکی تایپ و اسطوره‌شناسی، آنها «آنیمای وجود جمشیدند که بر اثر بی‌خردی از او دور شده و به اسارت ضحاک درآمده‌اند... و فریدون آنان را آزاد می‌کند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). شهرناز و ارنواز تقریباً نقش خنثایی در سرنوشت خویش دارند و بیشتر

تابع حوادثی هستند که پیرامونشان رخ می دهد. نکته جالب آن که نام ارنواز بیشتر بر زبان حکیم توس می آید. این امر احتمالاً به دلیل آن است که او مادر ایرج است و فردوسی خواسته است تا مقام بالاتری به او بدهد.

- **سیندخت:** سیندخت همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه است. او «زنی بود تیزهوش و کارآمد و دوراندیش و رازین» (بصاری، ۱۳۵۰: ۴۶). سرّامی او را این چنین معرفی می کند: «آمیزش خردمندی و وقار با عواطف زنانه و مادرانه در شخصیت این زن به راستی تحسین برانگیز است. او در نهایت زیرکی و کاردانی کار عشق دختر خویش رودابه را با زال، جهان پهلوان زاده ایرانی به سامان می آورد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۳۶). او از آن دسته از زنانی است که عرض نقشش بیش از طول آن است. «سیندخت در نوع خود زنی یگانه است. استحکام شخصیت و کفایت و دانایی او در میان زنان کدبانو و میانه سال شاهنامه دارای درخشندگی خاصی است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶).

همه اقداماتی که سیندخت در راستای داستان انجام می دهد به ثمر می نشیند و نتیجه آن رسیدن زال و رودابه به هم است و به دنبال آن به دنیا آمدن یگانه پهلوان شاهنامه. چاره گری و تیزهوشی او در تمام این اقدامات مشهود است. سیندخت رنج شوهر را سخاوتمندانه بر خود می خرد و بار مسئولیتش را می پذیرد. چاره او این است که خود به عنوان فرستاده مهراب نزد سام برود و با او مانند یک سفیر سخن بگوید. «دیدار سیندخت با سام و شایستگی و لیاقتی که این بانوی ارجمند از خود نشان می دهد، سام را با پیوند زال و رودابه هم داستان می کند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۹). از رفتنش به سوی سام نیز شجاعت و اتکای به نفسش معلوم می شود:

چو شد ساخته کار خود برنشست	چو گردی به مردی میان را بیست
یکی ترگ رومی به سر بر نهاد	یکی باره زیراندرش همچو باد
بیامد گرازان به درگاه سام	نه آواز داد و نه بر گفت نام

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۶)

او سخنور نیز هست؛ زیرا هم شوهرش مهراب و هم سام پهلوان را با سخنانش مجاب و قانع می کند.

- **سودابه:** سودابه دختر شاه هاماوران و همسر کیکاووس پادشاه ایران است. سودابه زنی است که متأسفانه تنها یک بعد شخصیتش دیده شده و تنها ویژگی های بد و زشت کرداری های او ذکر شده است، در حالی که او خصوصیات خوبی هم دارد، هرچند که این خصوصیات برجسته نیستند. «سودابه زنی است که از زیبایی و رعنائی و مکاری و لوندی و زبان آوری به نحو کامل برخوردار دارد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۱). اما اولین صفتی که از این زن برداشت می شود وفاداری او به همسرش به هنگام اسارت است؛ وقتی شوهرش را بر پدر

نیرنگ بازش ترجیح می دهد. «سودابه با همه کژ کرداری هایش چهره ای راستین از زن است و نقطه های روشن نیز در سرگذشت او توان یافت که یکی از آنها وفاداری وی به شوی به هنگام اسارت او در بند شاه هاماوران است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۶)؛ آنچنان که می گوید:

جدایی نخواهم ز کاوس گفت و گر چه لحد باشد او را نهفت
چو کاوس را بند باید کشید مرا بی گنه سر بیاید برید

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۹)

این وفاداری یکی از دلایلی است که کیکاووس در داستان سیاوش از خون او می گذرد. ولی هوسبازی، نیرنگسازی، دروغگویی و سنگدلی او در داستان سیاوش تا حدی است که این صفت خوب، هیچ به چشم نمی آید. نقش این زن به قدری قدرتمند و تأثیرگذار است که در تمام تراژدی سیاوش سایه انداخته است. «این زن که نمونه برجسته یک زن نابکار است، هم شهوتران است و هم حسابگر» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲). تمام کارها و کنش های سودابه در راستای رسیدن به خواسته اش است؛ مهربانی ها، دلربایی ها، وعده ها و تهدید هایش. و پس از آنکه سیاوش او را نمی پذیرد، هر نیرنگ و زشتکاری و دروغی به کار می بندد تا او را بدنام کند و از او انتقام بگیرد. «سودابه از به کار بردن هیچ مکاری در راستای کام یافتن از ناپسری خویش روی گردان نیست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). اصرار او به نیرنگ بازی و نپذیرفتن خطای خویش دلالت بر گستاخی و یکدندگی او دارد. دلیل اصلی تمام سیه روزی های سیاوش اوست و اوست که با کارهایش شاه را بدگمان می کند تا سیاوش از این بدگمانی خودخواسته به جنگ با افراسیاب رود و موجبات مرگ خویش را فراهم سازد. به همین دلیل اولین خونی که رستم در خونخواهی سیاوش می ریزد، خون اوست.

- **کتابیون:** کتابیون دختر قیصر روم، همسر گشتاسب و مادر اسفندیار است. او زنی وفادار، جسور، خردمند و رایزن است با آنکه اسفندیار او را رایزن نمی داند. جسارت او آنجاست که همسرش را خود می گزیند و در انتخاب او اصرار می ورزد. نقش او در سرنوشت گشتاسب بی بدیل است: «گشتاسب تا زمانی که همدل و همراز کتابیون است فراز می رود و وقتی از او دور می شود فرود می آید» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

کتابیون نیز مانند دیگر زنان شاهنامه نقشی کلیدی ندارد. تنها نقش مهم او با آنکه شاید بی اهمیت جلوه کند تشویق گشتاسب به رفتن برای دیدن رزم دامادهای قیصر است که سرنوشت داستان را تغییر می دهد. وفاداری او به قدری زیاد است که حتی حاضر می شود از کاخ قیصر اخراج شود ولی با همسرش بماند. «کتابیون در نهایت وفاداری با شوی خویش در روزگار آوارگی در روم سر می کند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۷). او بخرد و رایزن نیز هست. اندرزهای او به فرزندش اسفندیار که او را از رفتن به جنگ رستم منع می کند، قابل تأمل است «که حاکی از فرزاندگی و بانومنی اوست» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۱). سرامی نیز چنین

نظری دارد: «اندرزهای این زن به اسفندیار فرزند خویش به هنگامی که آهنگ رفتن به زابلستان دارد، نمودار خردمندی و بزرگواری او است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۳۸)؛ آنجا که می‌گوید:

ز گیتی همی پند مادر نیوش به بد تیز مشتاب و چندین مکوش...
مده از پی تاج سر را به باد که با تاج شاهی ز مادر نژاد
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۱۶ و ۷۱۷)

و در آخر نیز، این پیش بینی اوست که به حقیقت می‌پیوندد؛ ولی دیگر مویه و زاری کارگشا نیست.

- همسر گشتاسب: همسر گشتاسب کسی است که در یک رویداد به صحنه می‌آید و به سرعت نیز محو می‌شود. نقش او با آنکه کوتاه است؛ ولی بسیار مهم و اثرگذار است. فردوسی او را این چنین معرفی می‌کند:

زنی بود گشتاسب را هوشمند خردمند و از بد زبانش به بند
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۶۷۷)

سرّامی نیز او را این چنین می‌ستاید: «هوشمندی زن گشتاسب و چستی و چالاکی وی که پس از کشته شدن لهراسب و تاراج بلخ به دست تورانیان، جامهٔ ترکان در می‌پوشد و سواره از بلخ سفر می‌کند... و شوی را از هجوم کهرم به پایتخت و رویدادهای شوم دیگر می‌آگاهاند، در شاهنامه سند افتخار زنان ایران زمین تواند بود» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱).

- دختر اردوان: تنها اقدام مهم دختر اردوان که اردشیر با او ازدواج می‌کند، این است که به خواستهٔ برادران و برای انتقام پدرش تصمیم می‌گیرد همسرش را مسموم کند که به نتیجه هم نمی‌رسد:

ورا جان و دل بر برادر بسوخت به کردار آتش رخس برفروخت
ز اندوه بستد گرانمایه زهر بدان بُد که بردارد از کام بهر
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۷۵)

نتیجهٔ این اقدام این است که پادشاه از وجود فرزندش، ۷ سال بی‌خبر می‌ماند و ماجراهای شاپور شکل می‌گیرد. به عقیدهٔ سرّامی «دختر اردوان خائن و نیرنگ باز است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸)؛ ولی او بیشتر انتقام جوست و این انتقام جویی سبب ساز این خیانت و نیرنگ است.

- مریم: مریم دختر قیصر روم و همسر خسرو پرویز زنی خردمند و باهوش و زیرک است. نقش او در داستان پرویز پررنگ نیست و در حاشیه قرار دارد. به جز زادن شیرویه مهم‌ترین کار او حل اختلاف میان نیاطوس، عموی خویش و بندوی، دایی شوهرش است که با زیرکی و هوشمندی این کار را انجام می‌دهد:

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش به پند

بدو گفت رو با برادر پدر بگو ای بداندیش پر خاشخو...
ز قیصر شنیدی که خسرو ز دین بگردد چو آید به ایران زمین؟
مگو ایچ گفتار نا دلپذیر تو بندوی را سر به آغوش گیر
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۶۷)

او در آخر سرنوشت غم انگیزی دارد و به دست هووی خویش، شیرین کشته می شود.
- همسر خاقان چین: همسر خاقان چین شخصیت مهم و قابل بحثی نیست و نقش غیر مستقیم او در کشته شدن بهرام چوبین است که او را مطرح می کند. سرّامی او را این چنین معرفی می کند: «خاتون همسر خاقان چین خائن و زودباور است... خیانت پیشگی و نادانی این زن است که موجبات قتل بهرام چوبین داماد او را فراهم می آورد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸). البته او خائن نیست بلکه نادان است و این نادانی و ساده لوحی اوست که باعث مرگ بهرام می شود.
- شیرین: شیرین همسر خسرو پرویز را می توان جزو زنان دلربای شاهنامه نام برد که به فنون دلبری نیز به خوبی آگاهند. او بسیار دل نازک و لطیف است که حتی یک لحظه دوری پرویز را تاب ندارد. او عاشق پیشه و وفادار و زیرک است و در عین حال حسود و سنگدل. «شیرین وفادار و دلربا اما در عین حال رشک ورز و سنگدل است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۳۹). او با خوراندن زهر به مریم، بزرگ بانوان شهبستان پرویز رشک و حسد خود را آشکار می کند:

ز مریم همی بود شیرین به درد همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۰۵)

حسادت و سنگدلی او را شاید در هیچ یک از زنان شاهنامه نتوان سراغ گرفت. این حسادت بیشتر از عاشق پیشگی او نشئت می گیرد.
به هنگام زندانی شدن پرویز، او تیماردار و غمخوار همسرش می شود و پس از کشته شدن پرویز خود را در کنار همسر هلاک می کند که اینها از نشانه های وفاداری اوست. «وفاداری شیرین به شوی که حتی پس از مرگ پرویز نیز ادامه می یابد شورانگیز و دلکش است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۷). نقش مهم و غم انگیز او پس از مرگ پرویز است؛ آنجا که شیرویه را کاملاً ناکام می گذارد و با او مجادله می کند:

بر آشفست شیرین ز پیغام او وزان پر گنه زشت دشنام او
چنین گفت کانکس که خون پدر بریزد مباداش بالا و بر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۳۴)

تکبر و غرور او وقتی آشکار می شود که از رفتن به بارگاه شیرویه خودداری می کند و در دفاع از پاکی خود به زیبایی سخن می گوید. او دو درخواست از شیرویه می کند. یکی آنکه گنج هایش را به او بازدهد و دیگر آنکه او را با جسد شوهر تنها بگذارد؛ تا هم شیرویه هرگز

دستش به او نرسد و هم مال و گنج خود را باز پس گیرد. این دو خواهش از زیرکی او حکایت دارد.

۲-۳. شاهزادگی: زنان شاهنامه اکثراً در این نقش بازی می کنند. در این میان رودابه، سودابه، تهمنه، فرنگیس، منیژه، کتابون و مالکه از جمله مهم ترین این زنان هستند که هر کدام در داستان ها نقش های متفاوتی ایفا می کنند.

- رودابه: رودابه دختر مهرباب کابلی، همسر زال و مادر رستم است. او را در ابتدا یک عاشق پیشه کامل می یابیم که برای رسیدن به خواسته اش از هیچ کار فروگذار نیست. داستان این عشق یکی از پر فراز و نشیب ترین داستان های عشقی شاهنامه است. «بین داستان های عاشقانه شاهنامه از همه عالی تر و کامل تر داستان دلدادگی رودابه و زال است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۰). پس از آن رودابه دیگر نقش مهمی ایفا نمی کند و تنها نقش مادری دلسوز و مهربان و نگران را در حاشیه بازی می کند. با آنکه رودابه عمری طولانی دارد و حتی پس از مرگ رستم هم زنده است ولی تنها نقش های مهم و تأثیرگذار او یکی کارهای عاشقانه ای است که برای رسیدن به زال می کند و دیگری به دنیا آوردن رستم است و در نقش مادری جلوه خاصی ندارد. بیشترین جلوه شخصیتی او عاشق پیشگی و احساساتی بودن اوست که هم در جریان عشقش و هم در جریان مرگ فرزندش نمود دارد. «رودابه الهه عشق زال است. او زنی است خردمند، تدبیرگر و دانا که همزاد و همراه اسطوره زال است» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). او وصف عاشقی خود را این گونه به پرستندگان می گوید:

که من عاشقم همچو بحر دمان از او بر شده موج تا آسمان
پراز پور سام است روشن دلم به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
همیشه دلم در غم مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۶۶)

سرّامی رودابه را نیرنگباز می داند؛ زیرا «رودابه به نیرنگ با میانجیگری زنی که خود را فروشنده هدایا و گوهرها می نمایاند با زال رابطه عاشقانه برقرار می کند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷)؛ ولی اقدام او به نیرنگ شباهتی ندارد؛ زیرا زال هم عاشق اوست و عشق این دو در شرایطی است که نمی توان آن را علنی نمود. مهم ترین کار رودابه زادن رستم است. از او موجودی چون رستم به وجود می آید که در تولد از پهلوی مادر بیرون کشیده می شود و قهرمان بلا منازع این حماسه است:

فروریخت از مژه سیندخت خون که کودک ز پهلوی کی آید برون

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۷)

- منیژه: داستان دلدادگی منیژه دختر افراسیاب و بیژن جزو مشهورترین داستان های عاشقانه شاهنامه است. او دختری جسور و عاشق پیشه است؛ ولی این جسارت و عاشقی کار دست او و

بیژن می دهد. تأثیرگذارترین نقش منیژه در روند داستان، بیهوش کردن و بردن بیژن به کاخ افراسیاب است که نقطه عطف داستان بیژن و منیژه می شود. او یک عاشق کامل است؛ زیرا برای اینکه بیژن نزدش بماند هر کاری می کند، حتی اگر آن کار به ضررش باشد. می توان برخی اقدامات او را از روی بی فکری و سست رایی بدانیم. «منیژه هوسباز و نیرنگباز است و برای هرچه کامیاب تر شدن از بیژن داروی بیهوشی در شراب وی می ریزد و به کاخ شاه تورانش می برد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷):

بفرمود تا داروی هوشبر پرستنده آمیخت با نوش بر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۳۹)

ولی او در نجات جان معشوقش نیز همه کار می کند: برایش غذا تهیه می کند، به نزد رستم می رود و هر آنچه او می گوید انجام می دهد. نکته دیگر آنکه وقتی بیژن به او بدگمان می شود از خود دفاع می کند و او را شرمند می سازد؛ تا آنجا که بیژن از او پوزش می خواهد:

منیژه خروشید و نالید زار که بر من چه آمد بد روزگار
بدادم به بیژن تن و خان و مان کنون گشت بر من چنین بدگمان
پدر گشته بیزار و خویشان ز من برهنه دوان بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۶۱)

در آخر به کمک او و رستم، بیژن از چاه، رهایی می یابد.

- **همای و به آفرید:** همای و به آفرید، دختران گشتاسب، نقششان در حد حضور در داستان است؛ ولی همین حضور و اسارت آنهاست که باعث جنگ اسفندیار و ارجاسب می شود. پس از کشته شدن اسفندیار سخنان این دو خواهر در سرزنش پدر خردمندانه و عبرت آموز است: «سخنان همای و به آفرید... سرشار از صلابت مردانه، آکنده از مهربانی خواهرانه و آمیخته با صراحت حق گویند است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۲):

نه سیمرغ کشتش نه رستم نه زال تو کشتی مر او را چو کشتی منال... (فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۵۶)

- **مالکه:** مالکه از نژاد شاهزادگان است که مادرش (نوشه از نژاد نرسی) به وسیله طایر ربوده می شود و او از این دو به دنیا می آید. او در داستان شاپور ذوالاکتاف تنها یک کار انجام می دهد؛ ولی این یک کار، بسیار مهم و مؤثر در روند داستان است. او که بر شاپور عاشق شده، راه ورود به دژ پدر خویش را به او می دهد و باعث پیروزی شاپور می گردد. به نظر سرّامی او «هوسباز و خائن و نیرنگباز است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸)؛ البته این اقدام او بیشتر از سر انتقام جویی (ربوده شدن مادر) است تا خیانت و هوسبازی. پیغام او به شاپور این چنین است:

بگویش که با تو ز یک گوهرم هم از تخم نرسی کند آورم

همان نیز با کین نه هم گوشه ام که خویش توام دختر نومه ام
مرا گر بخواهی حصار آن تست چو ایوان بیابی نگار آن تست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۰۵)

نکته حائز اهمیت در شخصیت این زن، آن است که کسانی که در دژ مسئولیتی بر عهده دارند، چون دایه اش، گنجور و شرابدار، همه او را یاری می دهند و این نشان از قدرت و نفوذ او دارد.

- سپینود: سپینود دختر شنگل پادشاه هند، نیز عاشق پیشه است و برای ماندن با عشقش همه کار می کند. نقش او با آنکه در سایه قرار دارد ولی مؤثر است. «سپینود باوفا، مهربان، فرمانبردار و رازدار است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۳۹). او غمخوار و رازدار شوهر است و برای رهایی او از هندوستان راه چاره ای می جوید و او را یاری می دهد. «چاره گری این زن باوفاست که سرانجام بازگشت بهرام گور از هند به ایران را میسر می کند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۴):

سپینود گفت ای سزاوار تخت بسازم اگر باشدم یار بخت...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۰۵)

در پایان اوست که واسطه آشتی بین ایران و هند می شود.

۴-۲. پهلوانی و جنگجویی و سپهسالاری: در شاهنامه تنها دو زن پهلوان و جنگجو داریم که نامشان نیز نشان دهنده پهلوانی آن دو است: یکی گردآفرید و دیگری گردیه. گردآفرید نقش کوتاه ولی باصلابتی دارد؛ گردیه نقشش مهم تر و طولانی تر است و حتی به سپهسالاری لشکر نیز می رسد.

- گردآفرید: گردآفرید دختر گزدهم مرزبان ایرانی است که تنها در یک صحنه از داستان سهراب ظاهر می شود ولی از ذهن خواننده شاهنامه هیچ گاه بیرون نمی رود. او دلیر و شجاع و در عین حال باهوش و زیرک است. «دلیری گردآفرید چندان است که سهراب را به تحسین و می دارد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱):

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

نقش او کوتاه ولی پر قدرت است. جنگ او با سهراب نشان دهنده این است که ایرانیان حتی به دختران خود نیز آموزش جنگی می داده اند. جنگ یک تنه او با سهراب نشان دلیری و شجاعت و گستاخی اوست. او زیرک و باهوش نیز هست زیرا سهراب را می فریبد و از چنگ او رهایی می یابد:

بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید... (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

«گردآفرید با همه دلیری نیرنگباز است و سهراب را می فریبد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). البته این فریبکاری بیش از آنکه ناجوانمردانه باشد زیرکانه است. زیرا آن دو در جنگند و می توان این نیرنگ را جزو حيله های جنگی به حساب آورد. از دیگر ویژگی های او میهن پرستی است و یکی از دلایلی که سهراب را می فریبد همین ویژگی است.

- **گردیه:** «بهرام چویننه خواهری داشت به نام گردیه که زنی باهوش و کاردان و خردمند بود» (بصاری، ۱۳۵۰: ۳۰۲). گردیه مهم ترین و پرآوازه ترین زن دوران تاریخی شاهنامه است. او واقعاً خردمند و کاردان و رایزن و اندرزگو است؛ از اقدامات او می توان این خصوصیات را دریافت. او در داستان های بهرام و پرویز عملاً یک نقش محوری و تأثیرگذار است و داستان ها با حضور او شکل می گیرند و فراز و فرود می یابند. این همه پهلوانی و رشادت و خردمندی از یک زن، جای بسی شگفتی است. او پس از بهرام به سپهسالاری سپاه او می رسد و در جنگ با تورگ دلاوری ها می کند. این زن بسیار خردمند و باهوش است. سرامی در مورد اندرزهای او می گوید: «سخنان اندرز آگین وی خطاب به برادرش بهرام چویننه از دست پرمغزترین و نغزترین این گونه سخنان است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶). اندرزهای او به برادرش نشان خردمندی اوست:

چنین گفت داننده خواهر بدوی که ای پرهنر مهتر نامجوی... (فردوسی: ۱۳۷۴: ۱۲۲۱)
او در برابر پیشنهاد ازدواج خاقان چین پس از مرگ برادرش، بسیار خردمندانه عمل می کند و با زیرکی درخواست او را رد می کند:

اگر من بدین زودی آیم به راه چه گوید مرا آن خردمند شاه
خردمند بی شرم خواند مرا چو خاقان بی آرم داند مرا
بدین سوگ چون بگذرد چار ماه سواری فرستم به نزدیک شاه

(فردوسی: ۱۳۷۴: ۱۲۸۵)

البته نمی توان او را زنی درستکار و مهربان نامید. خیانت او به شوهرش و کشتن او نشان دهنده بی وفایی، قدرت طلبی و جاه خواهی اوست: «گردیه هوسباز و بی وفاست. او شوی خویش گستم را ناجوانمردانه خفه می کند تا به شبستان زرین خسرو پرویز راه یابد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۸).

او «گذشته از رزم آوری، زنی بزم افروز نیز هست» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶) زیرا پس از ازدواج با خسرو پرویز در بزمی جنگ خود با سپاهیان خاقان را به نمایش می گذارد و همگان را مبهوت هنر خویش می نماید. یکی دیگر از کارهای قابل توجه گردیه نجات مردم شهر ری به کمک هنرنمایی با یک گربه است که پرویز را وادار می کند تا حاکم بدکردار شهر ری را عزل کند:

بیاورد گردیه پس گربکی که پیدا نبد گربه از کودکی

فروشته از گوش او گوشوار
لب شاه ایران پر از خنده شد
ابا گردیه گفت کز آرزوی
به ناخن بر از لاله کرده نگار
همه کهتران خنده را بنده شد
چه باید بگو ای زن خو بروی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۹۴)

این داستان نمونه ای از تدبیر و خوش فکری و عدالت خواهی و ظلم ستیزی این زن را به نمایش می گذارد. او با این تدبیر هم پادشاه را به وجد می آورد و هم به خواسته خود می رسد.

۲-۵. **مادری:** مادران شاهنامه اکثراً سختی کش و رنج کشیده هستند. آنان پهلوانان و شاهان را به دنیا می آورند و در غم از دست دادن آنان رنج و عذاب می کشند و ناله و زاری می کنند. گاهی آنان وظیفه حفظ جان فرزندان خویش را برعهده می گیرند مانند فرانک و فرنگیس. گاهی نیز اندرزگوی فرزندانشان هستند. فرانک، رودابه، تهمینه، جریره، فرنگیس، کتایون، مادر طلخند و گو از مهم ترین مادران شاهنامه اند.

- **فرانک:** فرانک، همسر آبتین و مادر فریدون است. او تمام ویژگی های یک مادر را داراست: مهربان و دلسوز، فداکار، پرتلاش و در عین حال اندرزگو و بلندنظر و دوراندیش:

فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۱)
او برای نجات جان فرزندش از هیچ تلاشی مضایقه نمی کند. «او خویشکاری خود را به یاری نیروهای فراوانی از یک سو و نیروی تدبیر و اندیشه خود از سوی دیگر، به انجام می رساند» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۶). مهم ترین نقش او در داستان فریدون و ضحاک همین است که در پایان باعث به فرمانروایی رسیدن فرزندش و برچیده شدن نظام بیداد می شود. فرانک در هنگام پند دادن به فریدون می گوید که شتاب مکن و:

جز این است پیوند آیین و کین
جهان را به چشم جوانی مبین
که هر کو نبید جوانی چشید
به گیتی جز از خویشتن را ندید

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۲)

چرا که ضحاک دارای سپاهی بزرگ است و تو را به راحتی سرنگون می کند، پس تو نیز باید سپاهی فراهم کنی. این گفتار و نصیحت هم دلسوزانه و مادرانه است و هم آینده نگرانه و نشان دهنده بلند نظری اوست. رفتار او در هنگام شنیدن خبر پیروزی فریدون نیز جالب توجه است:

نیایش کنان شد سر و تن بشست
وزان پس کسی را که بودش نیاز
یکی هفته زین گونه بخشید چیز
دگر هفته مر بزم را کرد ساز
به پیش جهان داور آمد نخست
همی داشت روز بد خویش راز
چنان شد که درویش شناخت نیز
مهانی که بودند گردن فراز

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱)

این بیت ها خداپرستی، اصالت نژاد و آداب دانی او را به خوبی نشان می دهند.
- **تهمینه:** تهمینه دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب است. مهم ترین اقدام او رفتن به خوابگاه رستم است که جسارت و صراحت او را در بیان عشق و دلدادگی می نمایاند. او که مانند رودابه از شنیده ها عاشق جهان پهلوان شده است «حتی از رودابه هم جسورتر و در اجرای مقصود خود مصمم تر است. بی پروا و صریح مانند چشمه ای روشن به خوابگاه رستم سرازیر می شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۸). دلایل تهمینه برای انتخاب رستم به عنوان همسر جالب توجه است: ۱. شاهی و پهلوانی رستم ۲. عاشقی ۳. فرزندی آوردن از پشت رستم ۴. یافتن رخس: (دلیل اول را پیشتر گفته است)

یکی آنکه بر تو چنین گشته ام	خرد را ز بهر هوا کشته ام
و دیگر که از تو مگر کردگار	نشاند یکی پورم اندر کنار
سدیگر که اسپت بجای آورم	سمنگان همه زیر پای آورم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۴)

مهم ترین نقش تهمینه زادن سهراب است و اینکه از نام و نشان پدر به او بگوید. پس از آن، او به سهراب هشدار می دهد که این راز نباید فاش شود، خصوصاً برای افراسیاب:
بدو گفت افراسیاب این سخن نباید که داند ز سر تا به بن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

هشدار تهمینه نسبت به آگاهی افراسیاب از این راز، نشان دهنده بلندنظری و آگاهی او نسبت به جریان ها، نیرنگ ها و نزاع های سیاسی است. او در نقش مادری بسیار دلسوز و مهربان و ناشکیبا ظاهر می شود که هیچ تاب فراق فرزند را ندارد و در پایان نیز در غم از دست دادن او جان می دهد.

- **گلشهر:** گلشهر همسر پیران، پهلوان و وزیر هوشمند افراسیاب و مادر جریره است. گلشهر همواره در حاشیه اتفاقات است در نتیجه شخصیت خاصی ندارد. شاید به واسطه همسریش با پیران بتوان او را خردمند دانست. البته «نقش گلشهر به عنوان آنیمای مثبت در خویشکاری های خردمندانه و سازنده پیران قابل انکار نیست» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). او نقش مهمی را در داستان ها ایفا نمی کند و بیشتر یک واسطه است. آماده کردن جریره و فرنگیس برای ازدواج با سیاوش و رفتن به نزد فرنگیس برای خبر گرفتن از زاده شدن کیخسرو از اقدامات اوست.

- **جریره:** جریره دختر پیران، زن سیاوش و مادر فرود است. او زنی دلسوز و مادری مهربان و رنج کش است. کسی که با غم آشناست، نخست غم از دست دادن همسر و سپس غم فرزند. «جریره شاید مصیبت کش ترین زنان شاهنامه باشد. رنج و ناکامی او حتی از تهمینه و فرنگیس

هم افزونتر است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۵). به طور کلی جریره در داستان‌ها حضوری جدی ندارد و به مانند اکثر زنان شاهنامه در حاشیه است. مهم‌ترین اقدام او تحریک فرزندش به جنگ با تورانیان است که از وفاداری و دلبستگی او به سیاوش و خاندان او خبر می‌دهد:

برت را به خفتان رومی بیوش
برو دل پر از جوش و سر پرخروش

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱۷)

او به قدری دل نازک و ناشکیاست که غم فرزند را تاب نمی‌آورد و شکم خویش را در کنار جسد فرزند پاره می‌کند:

دو رخ را به روی پسر برنهاد
شکم بردرید و برش جان بداد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۲۸)

- **فرنگیس:** فرنگیس دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرو است. او زنی شجاع، بزرگوار، استوار، قدرتمند، نازک دل، غمخوار و رایزن است. «فرنگیس زیبایی و لطف و فرهنگ را با هم جمع دارد و در جانبداری از نیکی و عدالت و وفاداری به شوهر و خانواده اش از زنان نمونه شاهنامه است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۴۶).

فرنگیس در داستان‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد (به جز راهنمایی کیخسرو برای یافتن اسب) ولی حضورش همواره زیبا و دلگرم‌کننده است. او نمونه‌ای از زنانی است که همپای مردان، در راه رسیدن به اهدافشان، در تلاش و کوشش هستند. سیاوش با فرنگیس همه‌درددل‌هایش را می‌گوید و با او مشورت می‌کند و این نشانه‌های رازداری و غمخواری و رایزنی این زن است. اندرز او به افراسیاب وقتی که قصد کشتن سیاوش را دارد، بسیار شجاعانه و دوراندیشانه است. «چهره‌زبانی فرنگیس به هنگامی که می‌کوشد افراسیاب پدر خویش را از کشتن سیاوش شوی خود باز دارد، ستایش‌انگیز است. در شاهنامه این گونه سخن گفتن را از کمتر قهرمانی چه مرد، چه زن سراغ توانیم کرد» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۱):

بدو گفت کای پرهز شهریار
چرا کرد خواهی مرا خاکسار

دلت را چرا بستی اندر فریب
همی از بلندی نبینی نشیب

سر تاج داران مبر بی گناه
که نپسندد این داور هور و ماه...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۶۳)

شجاعت و دلیری و استواری او هنگام گریختن به ایران به همراه گیو و فرزندش، نمایان می‌شود به طوری که حتی بی‌پروا خود را به آب می‌زند و طول رودخانه را به همراه آنان شنا می‌کند:

به آب اندر افگند خسرو سیاه
چو کشتی همی راند تا باژگاہ

پس او فرنگیس و گیو دلیر
نترسد ز جیحون و آن آب شیر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

«آنچه کیخسرو را عهده‌دار رسالتی بزرگ و دشوار در عرصه اسطوره و حماسه می‌کند، نمود برتری، شجاعت، خرد و توانایی فرنگیس است» (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ۱۳۵). این زن در عین حال بسیار نازک دل و مهربان است و هر موقع فرصتی به دست می‌آورد در غم سیاوش مویه می‌کند و هیچ‌گاه او را از یاد نمی‌برد.

۲-۶. کنیزی: کنیزان هیچ‌گاه مقام والایی در داستان‌های شاهنامه ندارند و اکثراً خوار و بی‌اهمیت هستند. «نقش آنان در روند رویدادها، نقشی برخاسته از جنسیت آنان است. همان‌گونه که کنیز زال تمام اهمیتش در آن است که از زال بار می‌گیرد و شغاد را به دنیا می‌آورد» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۴۲). همچنین است نقش ماه آفرید، کنیزک ایرج. مهم‌ترین کنیزان که نقش گنجوری هم دارند و حضورشان تأثیرگذار است گلنار، کنیز اردوان، و کنیز قیصر هستند.

- گلنار: گلنار کنیز و گنجور اردوان، شاهنشاہ اشکانی، عاشق پیشه و جسور و بی‌پرواست و برای رسیدن به معشوقش همه کار می‌کند؛ حتی خیانت. «گلنار دزد و خائن و هوسباز است» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷). نقش گلنار شاید کوتاه و به نظر بی‌اهمیت باشد؛ ولی می‌توان گفت یکی از دلایل به پادشاهی رسیدن اردشیر کمک‌های اوست؛ به واسطه عشقی که به او دارد. جسارت و بی‌پروایی او آنجا مشخص می‌شود که به اردشیر ابراز عشق می‌کند و به او در رفتن به پارس یاری می‌رساند:

بیامد خرامان بر اردشیر پر از گوهر و بوی مشک و عبیر
بدان ماه گفت از کجا خاستی که پر غم دلم را بیاراستی
چنین داد پاسخ که من بنده ام ز گیتی به دیدار تو زنده ام

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۵۸)

- کنیزک قیصر: کنیز قیصر که اصلاً ایرانی است، باعث آزاد شدن شاپور ذوالاکتاف از چنگ قیصر می‌شود و با او به ایران می‌آید. تنها نقش او همین است و با آن که کوتاه است ولی مهم و کارگشاست. سرّامی او را خوب و کامل معرفی می‌کند: «گنجور قیصر مهربان و باعاطفه است... انگیزه این زن در یاریگری شاه ایران انگیزه ای انسانی است. اگرچه در ظاهر کار او با آنچه گلنار می‌کند یکی است؛ اما در باطن او نه به خاطر هوس، بلکه به سبب عرق ملی و دل پاک و مهربانش است که به این کار دست می‌زند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۴۱). نازک‌دلی و وطن‌پرستی او در این ابیات مشخص است:

کنیزک نبودى ز شاپور شاد از آن کش ز ایرانیان بُد نژاد
شب و روز زان چرم گریان بدی دل او ز شاپور بریان بدی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۰۹)

- آزاده: آزاده کنیزک چنگرن بهرام گور، هنرمند و بسیار نازک دل است:
کجا نام آن رومی آزاده بود که رنگ رخانش به می‌داده بود

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۲۹)

او تنها در یک داستان کوتاه ظاهر می شود و نقش خاصی ندارد و در انتها نازک دلی و مهربانیش باعث کشته شدنش می شود. سنگدلی بهرام گور در کشتن او قابل تأمل است که در این مقال نمی گنجد.

۲-۷. زنان عادی: زنانی که نه از بستگان پادشاه اند و نه در دربار کار می کنند جزو زنان عادی شاهنامه محسوب می شوند. اکثر آنها ویژگی خاصی ندارند ولی برخی از آنها نقش و خصوصیات درخور تأملی دارند؛ مانند زن بارداری که سودابه را در مکر و نیرنگش یاری می کند و حتی تا پایان جان خود، راز او را برملا نمی سازد. رازداری و وفاداری این زن به همراه خوی بد و نیرنگبازیش جالب توجه است:

زنی بود با او سپرده درون پر از جادویی بود و رنگ و فسون (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۱۲) برخی از آنان دارای ویژگی های دلبری و دلربایی هستند و همین خصوصیت باعث می شود که به درجات بالا مثل همسری پادشاه برسند. دلبری و هنرنمایی دختر مهرک نزد شاپور و گفتگوی هوشمندانه او، باعث دل بستن شاپور به او می شود. «چرب زبانی و تیزهوشی و ورزیدگی دختر مهرک نیز چشمگیر است» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۳). او پر قدرت نیز هست زیرا از چاهی آب می کشد که شاپور به سختی از آن چاه آب می کشد:

یکی دختری دید بر سان ماه فروهشته از چرخ دلوی به چاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۸۰)

او نقش مهمی در داستان ایفا نمی کند و تنها ازدواجش با شاپور سبب آرامش مملکت و نیز زاده شدن اورمزد می شود. تنها نقش دختران آسیابان نیز هنرنمایی آنان برای دلبری از بهرام گور است و این کار را به خوبی انجام می دهند. «دختران آسیابان نیز آداب دان اند و در غیاب پدر خویش به خوبی از عهده پذیرایی از بهرامشاه برمی آیند» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). دختران برزین نیز از هنرمندی خود برای دلبری استفاده می کنند و نقش دیگری ندارند. «اینان که یکی چاه گوی، یکی چنگزن و یکی پایکوب اند در حضور بهرامشاه هنرنمایی می کنند و دل شاه را می ربایند» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). «آرزو دختر ماهیار گوهر فروش نیز دختری آداب دان، چنگزن و شیرین زبان است و از هنرهای دلبری هیچ کم ندارد» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۳). آرزو علاوه بر هنرمندی، زیرک نیز هست زیرا بهرام را در نگاه اول می شناسد. نقش همه این زنان تنها دلبری است.

یکی از زنان خوش نقش عادی، زن پالیزبانی است که به مهمان نوازی بهرام می پردازد. او زحمتکش، هوشیار و شجاع است. «مهمان نوازی، حقیقت گوئی و شهامت زن شیردوش که شاه را از بیدادگری کارگزاران خویش می آگاهاند، ستایش انگیز است. سخنان این زن در شومی بیداد شاهان از شاهکارهای شاهنامه است» (سرامی: ۱۳۸۸: ۷۰۴). نقش او اهمیت

چندانى ندارد و تنها منش و رفتار اوست كه جلب توجه مى كند. رفتار بزرگوارانه اين زن باعث مى شود بهرام، زن و پاليزبان را گرامى دارد و شغل مرزبانى به آنها بدهد:

زنى ديد بر كتف او بر سبوى ز بهرام خسرو پيوشيد روى
بدو گفت بهرام كايدر سپنج دهيد ار نه بايد گذشتن به رنج
چنين گفت زن كاى نبرده سوار تو اين خانه چون خانه خويش دار

(فردوسى، ۱۳۷۴: ۹۸۰)

زنى كه پيغامرسان زال و رودابه است از ويژگى خاصى برخوردار نيست؛ ولى نقش او آنجا اهميت مى يابد كه باعث مى شود سيندخت، راز دخترش را بفهمد.

در داستان هاى بهرام گور جوان كفاشى است كه هنگام ممنوعيت شراب، از مستى بر پشت شير بند گسسته اى مى نشيند و همگان را شگفت زده مى كند. شراب، چاره اى بود كه مادرش براى درمان پسرش كرده بود. ظرافت سخن اين مادر كه بهرامشاه را عاقبت مجبور به منع ممنوعيت شراب مى كند، در خور توجه و تحسين است:

همان مادرش چون سخن شد دراز دوان شد بر شاه و بگشاد راز...

(فردوسى، ۱۳۷۴: ۹۵۳)

زن رختشوى كه داراب را مى پروراند، دختر ك ريسنده هفتواد كه باعث رونق كار پدر خويش مى شود، پيرزنى كه فال آيين گشسب را مى گيرد و او را از كشته شدن به دست همراهش مى آگاهاند، از ديگر زنان عادى هستند كه نقش هاى كم اهميت ترى دارند.

«عجاب انگيزترين داستان شاهنامه به جهت حضور يکپارچه زنان در صحنه هاى اجرائى کشور، داستان شهر هروم مى باشد. شهرى كه بنا به نظر فردوسى يکسر در اختيار زنان بود» (اکبرى، ۱۳۸۰: ۷۲). زنان شهر هروم جزو زنان جنگاور و دلير و شجاع هستند و به قدرى قدرتمندند كه از مردان بى نيازند.

كه آن شهر يکسر زنان داشتند كسى را در آن شهر نگذاشتند (فردوسى، ۱۳۷۴: ۸۳۳)

آنان خود را مردوش مى نامند و از خوى زنانگى نشانى نبرده اند. افكار و كردار اين زنان مانند برخى زنان فمينيست اخير است. زنان شهر هروم بيش از آنكه عادى باشند غير عادى هستند! ولى نمى توان آنها را در دسته خاصى نيز قرار داد.

۸-۲ پرستندگى و دايگى: پرستندگى و دايگى جزو نقش هاى فرعى هستند كه گاه پر اهميت مى شوند. نقش اين زنان بيشتر در رساندن عشاق به يكدیگر است كه بنا بر نوع داستان اهميت مى يابد. «در بيشتر موارد كار آنها ميانجى شدن ميان زنان دربار با مردان دلخواه آنان است و معمولاً در اين كار به كام مى رسند و بانوان خويش را به كام مى رسانند. پرستندگان رودابه، سودابه، تهمينه، منيزه، مالكه و... از اين گروه اند» (سرامى، ۱۳۸۸: ۸۴۱). سرامى آنان را نيرنگباز مى داند: «دايگان شاهزاده خانم ها، دلالان محبت اند و به چاره و نيرنگ وسايل

کامیابی آنان از مردان محبوبشان را فراهم می آورند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۹۷)؛ ولی این تنها ویژگی آنان نیست؛ مثلاً دایه مالکه شجاعت به خرج می دهد و جان خود را به خطر می اندازد و مخفیانه به دیدار شاپور می رود.

دیگر نقش ها:

۱. **دلبری و عاشق پیشگی:** یکی از نقش های مهم زنان در داستان های شاهنامه زیبایی و دلفریبی آنهاست که باعث جذب مردان به آنها می شود. «در داستان های عشقی شاهنامه با زنانی رویارویم که دل از مردان می ربایند و آنان را گرفتار می کنند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۴). در شاهنامه زیاد دیده می شود که زنان زودتر از مردان عاشق شوند و جالب تر آنکه آنان در ابراز عشقشان به مردان بی پروا تر و جسورتر هستند. «در شاهنامه اظهار علاقه به مرد از طرف دختر، نه تنها مورد ایراد و مایه سرزنش نبوده که آزاد، علنی و مجاز هم بوده است» (اکبری، ۱۳۸۰: ۷۳). این عشاق از هیچ کاری برای رسیدن به معشوق دریغ نمی کنند و اکثراً باعث به وجود آمدن گرفتاری هایی می شوند مانند داستان بیژن و منیژه. تهمینه، منیژه، گلنار، مالکه و شیرین از جمله این دلبران هستند.

۲. **سفیری و فرستادگی و خبررسانی:** گاهی زنان نقش سفیر و فرستاده را ایفا می کنند. این نقش گاهی اهمیت زیادی می یابد مانند سفارت سیندخت و خبررسانی همسر گشتاسب و نیز همسر گردوی. انجام این نقش ها از سوی زنان «نمودار توانایی آنان در اقدام به مهمات مملکتی است... این زنان همگی دلیر و جسور و با کفایت اند» (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۴۳).

۳. **میانجی آشتی:** در شاهنامه گاهی زنان تنها نقش ایجاد آشتی و صلح در میان دو کشور را دارند؛ بدین ترتیب که پادشاهی دخترش را به پادشاه نیرومندتر پیشنهاد می کرد تا بینشان صلحی پای گیرد. ناهید، فغانستان و دختر خاقان چین در شاهنامه، نمونه این زنان هستند. مریم، زن پرویز، با زیرکی و هوشیاری میانجی آشتی بین نیاطوس و بندوی می شود. البته این میانجی گری متفاوت با میانجی آشتی بودن، بین دو کشور است.

۴. **زاییدن پهلوانان و شاهان و شاهزادگان:** در برخی موارد زنان تنها مادرانی هستند که پهلوانان و قهرمانان داستان ها را به دنیا می آورند. ماه آفرید و دخترش تنها همین نقش را دارند که واسطه هایی برای زاده شدن منوچهر هستند. مادر سیاوش، ناهید، نوشه، مادر کسری انوشیروان، دختر خاقان چین و همسر کسری، همسر کسری انوشیروان و مادر شاپور دوم از جمله این مادران اند. مادر شاپور دوم به واسطه باردار بودن او، تا به دنیا آمدن فرزندش بر تخت می نشیند و نقشش تنها زاییدن اوست. همسر کسری انوشیروان هم نقش زادن نوشزاد را دارد. با آنکه «فردوسی... او را به بالابندی، گیسو کمندی، خردمندی، هوشیاری، رایمندی،

شرمگینی، خوب سخنی و نرم آوایی می ستاید» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۴)؛ ولی اینها در داستان نمود بیرونی پیدانمی کنند.

۵. **بازشناساندن هویت قهرمانان:** در شاهنامه زنان و خصوصاً مادران، گاه نقش بازشناساندن هویت قهرمانان را ایفا می کنند. این قهرمانان چون بزرگ می شوند و به خود می آیند، به سراغ مادر یا کسی که برای آنان حکم مادر را دارد می روند و از او نام و نشان پدر را جویا می شوند. فریدون، سهراب و داراب از این گونه اند. فریدون از فرانک هویت پدر را می پرسد، سهراب از تهمینه، و داراب از زن گازر.

نتیجه گیری

آنچه به عنوان نتیجه بحث می توان مطرح ساخت این است که، طبق نظر اندیشه نگاران ایران در طی تاریخ چهره های متفاوتی از زنان تصویر کرده اند، به گونه ای که هر زن در دو سیمای فعال و منفعل حضور و بروز داشته است (یاحقی، ۱۳۸۱: ۳۴۹، نقل از بهامیریان قهفرخی و لویمی، ۱۳۸۸: ۵۷) اما بیشتر چهره زن در اعصار گذشته حالت منفعل را به خود می گرفته، از این رو زنان در داستان های شاهنامه کمتر نقش های اصلی را برعهده می گیرند و بیشتر در نقش های فرعی ظاهر می شوند که می توان دلایل زیر را برای آن برشمرد: ۱. فضای کلی حاکم بر شاهنامه، پهلوانی و مبارزه ای و اسطوره ای است و این فضا مجال زیادی برای حضور زنان باقی نمی گذارد. ۲. نگاه بدبینانه و حقارت آمیز به زن در قرون گذشته باعث نقش کم آنها در صحنه های سیاسی و اجتماعی شده است. ۳. حضور و دخالت کمتر زنان، حتی زنان اشرافی شاهنامه، در مناسبات سیاسی و اجتماعی نیز دلیل دیگری است. البته نقش های فرعی زنان بدین معنا نیست که آنها هیچ گاه تأثیری اساسی بر روند داستان ها نمی گذارند، بلکه بدین معناست که آنها کمتر در محور داستان ها قرار می گیرند تا داستان، حول محور آنها بچرخد. زنان در برخی داستان ها تنها حضور دارند و نقش فعال و مؤثری در روند داستان ها ندارند؛ ولی در برخی داستان ها حضور مهم و تأثیرگذاری دارند و گاه محور اصلی وقوع اتفاقات و جریانات اصلی داستان می شوند؛ مانند فرانک، سودابه، گردیه، همای. در مورد طول نقش زنان نیز باید گفت که آنها گاه نقش های بلندی می پذیرند و گاه تنها سایه ای از آنها در داستان دیده می شود.

شخصیت زنان شاهنامه فراز و نشیب های فراوانی دارد. هر کدام از زنان دارای خصایص و خصلت های گوناگونی هستند و گاهی به هم شبیه می شوند. تحلیل شخصیت زنان شاهنامه مطابق با عملکرد آنها و کنش و واکنش آنان در روند داستان صورت پذیرفت و به صورتی کوتاه و گذرا. با این حال می توان نتیجه گرفت که به طور کلی زنان در داستان های شاهنامه دارای شخصیت و منش و رفتار خوب و مثبتی هستند و کمتر با زنان بدخو و کزرفتار روبرو

می شویم. برخی زنان نیز هم در نقش خود خنثی هستند و هم در شخصیتشان و تأثیری در راستای داستان ندارند و اثری بر شخصیت های دیگر نیز نمی گذارند. برخی زنان نیز دارای شخصیت های پیچیده ای هستند که در هر موقعیت و مقامی کنش و واکنش های گوناگونی از خود نشان می دهند؛ مانند گردیده، شیرین و همای. بررسی شخصیت های شاهنامه از دیدگاه های روان شناختی نیز می تواند جلوه های تازه تری از آنها را برای ما آشکار کند که خود موضوع پژوهش های دیگری است.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) آواها و ایماها، انتشارات یزدان.
- اکبری، منوچهر (۱۳۸۰) «شایست و ناشایست زنان در شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان و پاییز.
- بصاری، طلعت (۱۳۵۰) زنان شاهنامه، انتشارات دانشسرای عالی.
- بهامیریان قهفرخی، فرخنده، لویمی، سهیلا (۱۳۸۸) آشنایی با نقش زنان در تحولات ادبی، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال اول، شماره اول، ص ۶۸-۵۶.
- پاک نیا، محبوبه (۱۳۸۵) «خوانشی از زن در شاهنامه»، مجله مطالعات زنان، س ۴، ش ۲.
- سرّامی، قدمعلی (۱۳۸۸) از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی داستانهای شاهنامه)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلیمانی، محسن (۱۳۶۵) تأملی دیگر در باب داستان، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- عباسی، حجت؛ قبادی، حسینعلی (۱۳۸۹) «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلید و اودیسه هومر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، س ۶، ش ۱۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴) شاهنامه فردوسی: متن کامل (بر اساس نسخه مسکو)، نشر قطره.
- قبول، احسان (۱۳۸۸) «شخصیت شناسی شغاد در شاهنامه» مجله جستارهای ادبی، ش ۱۶۴.
- مکی، ابراهیم (۱۳۷۱) شناخت عوامل نمایش، انتشارات سروش.
- موسوی، سید کاظم؛ خسروی، اشرف (۱۳۸۷) «آینما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه» مجله پژوهش زنان، دوره ۶، ش ۳.
- میرصادقی، جمال (۱۳۷۶) ادبیات داستانی، انتشارات سخن.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۵) عناصر داستان، انتشارات سخن.
- نولدکه، تئودور (۱۳۸۴) حماسه ملی ایرانیان، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات نگاه.
- یزدانی، زینب (۱۳۷۸) زن در شعر فارسی، انتشارات فردوس.